

حزب کمونیست ایران (م ل م) و انتخابات امریکا

حزب کمونیست ایران (مارکسیست — لنینیست — مائوئیست) در انتخابات سال 2020 با دنباله روی از حزب کمونیست انقلابی امریکا و باب آواکیان طرف بایدن ایستاد. این حزب مانند حزب کمونیست انقلابی امریکا تلاش نمود که با فاشیست خواندن ترامپ بایدن را برائت دهد، و به این طریق حرکت ارتجاعی خود را توجیه نماید. اما حرکت بایدن در ظرف چار سال به خوبی نشان داد که او هم مانند ترامپ نماینده این فاشیزم است.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست — لنینیست — مائوئیست) برای این که از تجارب تاریخی درس بگیرد و نکات منفی و انحرافی عملکردهایش را انتقاد کند، بر عکس روی انحرافاتش پا فشاری می نماید. این حزب در انتخابات سال 2024 نیز در همان راهی روان شد که در سال 2020 برگزیده بود. یالبه عبارت دیگر این حزب در انتخابات 2024 در تب و تلاش است تا بیلیدن، هریس و دار دسته شان برائت دهد. باز هم این حزب با فاشیست خواندن ترامپ، می خواهد طوری وانمود کند که هریس و دار و دسته اش فاشیست نیستند.

فاشیزم چیزی نیست جز یک نظام دیکتاتوری متکی به اعمال زور و ترور آشکار. ما نمی توانیم بگوئیم که حزب کمونیست ایران (مارکسیست — لنینیست — مائوئیست) این موضوع را درک نکرده است. زیرا این حزب این مسایل را به خوبی درک می کند، اما عمداً می خواهد حقیقت را پنهان نماید و برای ایجاد تشتت فکری فاشیزم را در نهاد این فرد و آن فرد بررسی می کند، نه در نهاد سیستم سرمایه داری انحصاری. به این بحث شان توجه کنید:

« ریاست جمهوری ترامپ، «یک برنامه راست افراطی میلیاردرها» نیست! این فاشیسم است در راس یک سیستم تماماً منسوخ و نامشروع»

این بحث حزب کمونیست ایران (مارکسیست — لنینیست — مائوئیست) از هیچ پایه اصولی برخوردار نیست، زیرا این حزب از یک سو "فاشیزم" را در سیستم «منسوخ و نامشروع» سرمایه داری انحصاری نمی بیند، بل که آن را در وجود شخص ترامپ بررسی می کند، از سوی دیگر این صحبت در حقیقت به معنای دفاع از بایدن و دار و دسته اش می باشد. همان طوری که آواکیان در انتخابات ریاست جمهوری سال 2020 در کنار بایدن ایستاد و از تمامی طرفدارنش در امریکا خواست تا به بایدن رأی بدهند، و حزب کمونیست ایران (مارکسیست — لنینیست — مائوئیست) ایران نیز در انتخابات امریکا در کنار آواکیان ایستاد و صحبت هایش را توجیه نمود، امروز هم به شکلی از اشکال می خواهد عملکرد گذشته خود را توجیه نمایند و بایدن و «سیستم تماماً منسوخ و نامشروع» تحت رهبری او را غیر فاشیست جا بزند.

آیا حزب کمونیست ایران (مارکسیست — لنینیست — مائوئیست) صحبت بایدن در روز اول تحلیفش را فراموش کرده است؟ بایدن در روز اول تحلیفش گفت: «همان طوری که امریکا نقش رهبری در جهان را برای خود در نظر گرفته بود به آن باز می گردد.» این صحبت بایدن به چه معنا است؟ آیا تأکید بر «رهبری در جهان» بیانگر یک نظام دیکتاتور متکی بر اعمال زور و ترور نیست؟ آیا اعمال زور و ترور آشکار فاشیزم نیست؟ اگر نیست، پس چیست؟

معنای علمی واژه فاشیزم عبارت از نظام دیکتاتوری متکی به اعمال زور و ترور آشکار که توسط بورژوازی امپریالیستی بر کشورهای تحت سلطه تحمیل می گردد، است. حمایت نظامی آشکار بایدن از صیهونیزم در قتل عام مردم فلسطین و هم چنین حمایت از بنیاد گرایان «قرون وسطایی» در سوریه و افغانستان را چه می توان نامید؟ در حقیقت فاشیسم محصول امپریالیسم و حربه انحصارهاست.

در رأس دولت امریکا چه بایدن قرار داشته باشد، چه ترامپ و یا کدام کس دیگری، این سیستم یک سیستم فاشیستی است. این بورژوازی انحصاری (فاشیزم) امریکا است که هر چند سال یک مرتبه تصمیم می‌گیرد که چه نوع سیاستی (معتدل تر و یا خشن تر) اعمال گردد، نه این شخص و آن شخص. لنین سرمایه داری انحصاری یا امپریالیزم را از لحاظ سیاسی اینگونه بیان نموده است:

«امپریالیزم از نقطه نظر سیاسی به طور کلی عبارت است از تمایل به اعمال زور و ارتجاع.» (مجموعه آثار لنین - جلد دوم - صفحه 1190 - ترجمه: محمد پور هرمان)

به هیچ وجه نمی‌توان فاشیزم را جدا از امپریالیزم بررسی نمود، فاشیسم مولود امپریالیسم است و به سود امپریالیسم در هر جا که بتواند بر حقوق و آزادی‌های دموکراتیک یورش می‌برد، نژاد پرستی را می‌پروراند.

صفت مشخصه امپریالیزم یعنی سرمایه داری انحصاری بنا به قول لنین «حد اقل صلح‌دوستی و آزادی خواهی وحد اکثر تکامل همه جانبه دستگاه نظامی است.» (لنین - مجموع آثار و مقالات - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - صفحه 632) تکامل همه جانبه دستگاه نظامی و تجاوز و اشغالگری خصیصه ذاتی امپریالیزم است. این خصوصیت امپریالیزم ذاتاً فاشیستی است. فاشیسم زائیده بحران عمومی سرمایه داری است. امروز سرمایه داری انحصاری با یک بحران شدید دست و پنجه نرم می‌کند، به همین ملحوظ برای تقسیم مجدد جهان به اشغال‌گری و تجاوز می‌پردازد و با تئوری پردازی ژئوپولیتیک (فضای حیاتی) جنگ و اشغال‌گری خود را توجیه می‌نمایند.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) با بیان این مطلب که «ریاست جمهوری ترامپ، یک برنامه راست افراطی میلیاردرها» نیست! این فاشیسم است در راس یک سیستم تماماً منسوخ و نامشروع» قرار دارد، می‌خواهد از یک سو خط فاصل میان بایدن و ترامپ بکشد یا به عبارت دیگر می‌خواهد طوری وانمود سازد که «ریاست جمهوری بایدن، یک برنامه راست افراطی میلیاردرها» بوده و «ریاست جمهوری ترامپ یک برنامه راست افراطی میلیاردهانیست» و فقط «فاشیستی» است، و از سوی دیگر طوری وانمود سازد که «راست افراطی میلیاردرها» فاشیست نیست. بدین اساس سیستم سرمایه داری انحصاری را غیر فاشیستی جا بزند. یا به عبارت دیگر سرمایه داری انحصاری و فاشیزم را در مقابل یکدیگر قرار دهد. یعنی می‌خواهد بگوید که سیستم سرمایه داری انحصاری بهتر از فاشیزم است. اگر بخواهیم این مطلب را واضح تر بیان نمائیم، بحث حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) به این معنا است که سیستم سرمایه داری انحصاری متکی به اعمال زور و ترور آشکار نیست، بل که متکی به دموکراسی است و فقط فاشیزم متکی به اعمال زور و ترور آشکار است!

هر کس که الفبای مبارزه طبقاتی را بداند دقیقاً می‌داند که «ریاست جمهوری ترامپ» مانند ریاست جمهوری بلیدن نه تنها فاشیستی است که «در رأس یک سیستم تمام منسوخ و نامشروع» قرار دارد، بل که نماینده بورژوازی انحصاری («راست افراطی میلیاردرها») نیز می‌باشد. زیرا این سیستم سرمایه داری انحصاری است که در هر چند سال یک بار تصمیم می‌گیرد که به چه شیوه توده‌های ستم دیده را سرکوب نمایند و کشورهای تحت سلطه را غارت کنند. حال آواکیان و دنباله روانش می‌خواهد با جملات ظاهر فریب و ظاهراً انقلابی توده‌های ستم‌دیده را فریب دهند و با اغواگری طبقه ستمکش را با طبقه ستمگر آشتی دهد.

همان طوری که گفتیم که حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) تلاش دارد تا بایدن و سیستم منحوس تحت رهبری او را در چار سال گذشته جدا از فاشیزم بررسی نماید و آن‌ها را از این واژه مستثنی کند، این موضوع را از این صحبت شان بهتر درک خواهید نمود.

«آیا زن‌ستیزی زمخت و نژاد پرستی تهوع آور در حملات ترامپ به هریس را نادیده گرفتید؟» طرح مسأله به این شکل از طرف حزب

کمونیست ایران (مارکسیست — لنینیست — مائوئیست) به معنای دفاع از هریس است. آیا هریس و بایدن «زن ستیز و نژاد پرست» نیستند؟ و فقط ترامپ «زن ستیز و نژاد پرست» است؟ آیا حزب کمونیست ایران (مارکسیست — لنینیست — مائوئیست) نمی‌داند که «زن ستیزی زمخت و نژاد پرستی تهوع آور» مولود طبقات و سیستم‌های طبقاتی است؟ اگر سیستم سرمایه داری انحصاری امریکا «زن ستیز زمخت و نژاد پرست تهوع آور» نمی‌بود، به ترامپ رأی نمی‌داد. بررسی «زن ستیزی زمخت و نژاد پرستی تهوع آور» جدا از سیستم حاکم امپریالیستی به این معنا است که ستم بر زن را نه در موجودیت طبقات، بل که در نهاد این و آن مرد باید بررسی نمود!!

موضوع مورد بحث در این جا مسأله "سیستم دولت" است. در واقع این موضوع فقط مربوط به مسأله موقعیت طبقات اجتماعی مختلف در دولت است که به شکل ساخت قدرت سیاسی تبارز می‌کند، همین قدرت سیاسی است که برای حفظ منافع خود هر گونه صدای آزادی خواهی را سرکوب می‌نماید. بورژوازی همیشه تلاش می‌نماید تا این حقیقت را پنهان نماید. امروز حزب کمونیست ایران (م ل م) علناً در خدمت بورژوازی انحصاری قرار گرفته و تلاش می‌نماید تا این حقیقت را پنهان نماید. آیا حزب کمونیست ایران (مارکسیست — لنینیست — مائوئیست) نمی‌داند که نمایندگان فاشیسم (طراحان نظامی — سیاسی) امریکا در تصامیم صاحب اختیار اند و تصامیم را در کل آن‌ها طراحی می‌کنند؟

طراحان نظامی — سیاسی سرمایه داری انحصاری امریکا است که در مورد سیاست امریکا در کل تصامیم می‌گیرند و نقشه می‌کشند، نه تنها این و یا آن فرد. میشل شوسو دوفسکی زیر عنوان "طراحان نظامی صاحب اختیار اند؟" در مورد دولت امریکا چنین می‌گوید:

«بر اساس نظم نوین جهانی، طراحان نظامی در وزارت خارجه و پنتاگون و سیا صاحب اختیار سیاست خارجی اند. اینان نه تنها با ناتو ارتباط دارند، بلکه تماس شان را با کارگزاران صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی هم حفظ می‌کنند. پس از آن، دستگاه اداری مالی بین المللی مستقر در واشینگتن، یعنی مسئول تحمیل "محجون اقتصادی" مرگ بار به جهان سوم و بیشتر کشورهای بلوک شوروی پیشین، نیز به نوبه خود به روابط کاری نزدیک با تشکیلات مالی وال استریت ادامه می‌دهد. قدرت های پشت این نظام عبارتند از: بانک جهانی و نهادهای مالی، مجتمع های صنعتی — نظامی، غول های نفت و انرژی، مجتمع های فناوری زیستی و دارو سازی و غول های رسانه ای و ارتباط پر نفوذ که خبرها را جعل می‌کند و با حذف بی‌شرمانه واقعیت‌ها آشکارا بر سیر رخدادهای جهان اثر می‌گذارند.» (میشل شوسو دوفسکی — جنگ و جهانی سازی — واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر — صفحات 19 و 20 — ترجمه جمشید نوایی)

سیستم نظامی — سیاسی امریکا یک سیستم منحط، تبهکار، «زن ستیز زمخت و نژاد پرست تهوع آور» است. این سیستم تبهکارترین افراد را در دستگاه اداری و دولتی امریکا جا به جا نموده است. و همیشه در تلاش آن است که تبهکارترین افراد را در امور دولتی ذیدخل سازند. همین افراد تبهکار نقش عمده در تعیین سیاست خارجه امریکا دارند. دولت امریکا به طور مرتب داد از "حقوق بشر"، "حقوق زنان" و "مبارزه علیه تروریسم" می‌زند، اما سیاست خارجی آن نه متمایل به مبارزه علیه تروریسم، بل که بر عکس حامی تروریسم می‌باشد و به همین ترتیب بزرگترین ناقض "حقوق بشر" و "حقوق زنان" در جهان امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم امریکا است.

برخی از نویسندگان بورژوازی — که حزب کمونیست ایران (م ل م) بعد از سال 2006 و با دنباله روی از رویونیسم آواکیان که به مارکسیسم — لینیسم — مائوئیسم خیانت ورزید به آنان پیوسته است — بر این عقیده اند که «برنامه راست افراطی میلیادرها» جدا از فاشیسم است. یا به عبارت دیگر سرمایه داری انحصاری وجه مشترکی با فاشیسم ندارد. این نظریه از لحاظ نظری به کلی باطل و از لحاظ عملی چیزی نیست جز سفسطه جویی و وسیله‌ای برای دفاع بی‌شرمانه از بدترین نوع سرمایه داری انحصاری. سرمایه داری

انحصاری به خوبی نشان داده که برای رشد و گسترش سرمایه مالی در کشورهای تحت سلطه و استفاده رایگان از موقعیت ژئوپولیتیک این کشورها چه جنایاتی را مرتکب گردیده است. جدا نمودن فاشیزم از سرمایه داری انحصاری یا به عبارت دیگر جدا نمودن فاشیزم از «برنامه راست افراطی میلیادرها» خیانت به امر انقلاب و طبقه تحت ستم است.

بحث حزب کمونیست ایران (م ل م) نه تنها نادرست و غیر مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است، بل که علاوه بر آن بر پایه سیستم تام و تمامی از نظریاتی است که از هر جهت، هم با نظریه و هم با عملی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی مغایرت دارد. جر و بحثی که حزب کمونیست ایران (م ل م) پیرامون «فاشیزم و برنامه راست افراطی میلیادرها» به راه انداخته به کلی بی معنا است. حزب کمونیست ایران (م ل م) هر چه می خواهد بگوید، این موضوع علی السویه است. اصل مطلب در این است که حزب کمونیست ایران (م ل م) «برنامه راست افراطی میلیادرها» را از فاشیزم که زاده بحران امپریالیزم است، جدا می کند، و سیاست بورژوازی انحصاری را در مقابل فاشیزم قرار می دهد. گویی این دو هیچ وجه مشترکی با هم ندارند. نتیجه چنین می شود که «برنامه راست افراطی میلیادرها» از لحاظ اقتصادی با سیاست فاشیستی یعنی اعمال زور، ترور آشکار و اشغالگری هیچ وجه مشترکی نداشته، بل که در مقابل آن قرار دارد! این صحبت بدان معنا است که سیاست امپریالیزم غیر فاشیستی است! بدین طریق به جای این که عمق اساسی ترین تضادهای سرمایه داری انحصاری آشکار شود این تضادها پرده پوشی می شود، و به جای مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم اصلاح طلبی بورژوازی جایگزین می گردد.

ما با صراحت می گوئیم که «برنامه راست افراطی میلیادرها» ذاتاً فاشیستی است و ترامپ نماینده این فاشیزم است. به همان شکلی که بایدن نماینده این فاشیزم بود. هر شخص دیگری هم در انتخابات بعدی برنده شود نماینده این فاشیزم خواهد بود. زیرا «روساخت سیاسی ای که این اقتصاد جدید سرمایه داری انحصاری را در بر می گیرد، عبارتست از چرخش از دموکراسی به ارتجاع سیاسی، دموکراسی با رقابت آزاد مطابقت دارد. ارتجاع سیاسی با انحصار منطبق است. رهیلفردینگ در کتاب سرمایه مالی می گوید «سرمایه مالی به هژمونی گرایش دارد، نه به آزادی.» این کاملاً درست است.

جدا کردن "سیاست خارجی" از سیاست به طور کلی و یا از آن مهمتر، مخالف دانستن سیاست خارجی با سیاست داخلی، اندیشه از اساس غلط، غیر مارکسیستی و ضد علمی است، امپریالیزم در سیاست خارجی، هم چنان که در سیاست داخلی، گرایش به سلب آزادی و استقرار ارتجاع دارد، در این معنا مسلم است که امپریالیزم "نفی" به طور کلی نفی هر گونه دموکراسی است، و نه به هیچ وجه نفی یکی از خواسته های دموکراتیک، یعنی سلب آزادانه سر نوشت ملل.

بنابر این امپریالیزم که "نفی" دموکراسی است، نفی دموکراسی در مسأله ملی (یعنی تا آن جا که به تعیین آزادانه سر نوشت مربوط می شود) نیز می باشد: "نیز" یعنی این که امپریالیزم می کوشد دموکراسی را سلب کند. (لنین - کاریکاتوری از مارکسیزم و در باره اکونومیزم اقتصادی - صفحه 28 - تاکید از لنین است)

در دوران امپریالیزم تحقق بخشیدن به دموکراسی غیر ممکن است. چون امپریالیزم نافی هر گونه دموکراسی است. این نفی منطبق با ارتجاع سیاسی و فاشیزم است. جدا نمودن فاشیزم به طور کل از سیستم سرمایه انحصاری و جستجو نمودن فاشیزم در نهاد این شخص و آن شخص یک عوام فریبی است.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) علاوه بر این که فاشیزم را جدا از امپریالیزم بررسی می کند، می خواهد که با فاشیزم مفاشات نماید و او را نه از طریق زور و قهر انقلابی، بل که از طریق مسالمت شکست دهد و بدین طریق جامعه تخیلی "عدالت اجتماعی" را بر قرار سازد! به این بحث شان توجه کنید:

«نیاز به ساختن جنبشی میلیونی است که بتواند این فاشیسم را شکست دهد و این کار را به مثابه بخشی از ساختن جنبشی برای یک انقلاب

واقعی — یعنی برای یک روش زندگی نوین، و یک سیستم بنیاداً متفاوت — انجام دهد. این وعده که «از طریق ساختن یک جنبش توده ای علیه طبقه حاکمه و سیستم سیاسی که همه چیز را به میلیاردرها می دهد و بخش بزرگتری از اهالی را فقیر می کند، می توانیم برنامه ترامپ را شکست دهیم» یکی دیگر از آن نسخه های «اکونومیسم یوپولیستی است» که فکر می کند با تمرکز بر نیازهای اقتصادی مردم می توان به شکل گیری یک «اکثریت ترقیخواه» دست یافت. این انگاره کاملاً بر ترور و دهشت واقعی که جاری است و در نکته اول و دوم خاطر نشان کردیم، چشم می بندد. خیر. آنچه هم اکنون نیاز داریم یک تدارک جدی است، از طریق ساختن نیروهای منضبط سازمان یافته برای انقلاب که در علم و استراتژی کمونیسم نوین تعلیم بیابند تا در عمل این سیستم را سرنگون کرده و با سیستم بسیار بهتری جایگزین کنند. اکنون و قبل از این که فاشیسم، خود را تحکیم کند نیاز به یک مبارزه جدی داریم. باید همه کسانی را که می توان متحد کرد متحد کنیم و یک مقاومت سیاسی توده ای و پایدار برانگیزیم و آن را به حدی گسترده کنیم که موجب یک بحران سیاسی شود و در نتیجه آن ترامپ در حکومت بر کشور و عملی کردن برنامه فاشیستی اش فلج شود. هر دوی این ها اهداف واقعی انضمامی هستند که باید برای شان کار کرد، آن را مرتباً طرازبندی کرد و به آن جامعه عمل پوشاند. این برنامه ای است که باب آواکیان رهبری میکند. (رجوع کنید به «۲۰۲۵: سالی نو، چالش های نوین عمیق و یک راه عمیقاً مثبت در مواجهه با وحشتی واقعی» و «لیست پادکست های باب آواکیان در مورد انتخابات: زمان خشم محقانه و عزم انقلابی است؛ باید علیه فاشیسم ترامپ/ماگا به موضع تعرض روی آورد ... کل این سیستم لعنتی باید برود!» ما کمونیست های انقلابی دو شعار را پیش گذاشته ایم که فشرده راه پیشروی است و به طور جدی در حال ساختن جنبشی حول این دو شعار هستیم: به نام بشریت، تن به آمریکای فاشیست نمی دهیم! کل سیستم یوسیده و نامشروع است: ما نیاز به یک روش کاملاً نوین زندگی، یک سیستم اساساً متفاوت داریم و آن را می خواهیم! ما کمونیست های انقلابی دارای رهبری تعیین کننده ای هستیم که این جنبش را هدایت می کند. هرکسی با ذره ای درک از اتفاقی که در جریان است و هرکس که نمی داند چه دارد می شود اما آنقدر شرافت دارد که بخواهد بداند، لازم است به پیام اخیر باب آواکیان به مناسبت سال نوی [۳] ۲۰۲۵ گوش دهند.» حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) تاکیدات از من است

این بحث خیلی ظاهر حق به جانبی دارد ولی در عمل برابر است با موعظه آشتی با امپریالیزم، منتها به شکل ظریف تر و پوشیده تر و حتی می توان گفت خطرناکتر، زیرا «جنبش میلیونی نفر» با سیاست سرمایه داری انحصاری که پایه اقتصادی شان دست نخورده باقی به ماند چیزی نیست جز اصلاح طلبی و به قول لنین «کنش پذیر گرای بورژوازی و خیر خواهی های مشفقانه و معصومانه.» نادیده گرفتن حل تضاد اساسی از طریق انقلاب قهری و به فراموشی سپردن مسئولیت اساسی پرولتاریا برای خورد و خمیر کردن ماشین دولتی چنین است اصل نظریه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) که هیچ وجه مشترکی با مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم ندارد. و بدیهی است که یک چنین «نظریه» فقط به کار دفاع از ایده بورژوازی می خورد.

در این نقل و قول بلند و بالای حزب کمونیست ایران (م ل م) همه چیز وجود دارد، جز قهر انقلابی. مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها همیشه در مسایل اساسی انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا ثابت قدم بوده و تاکید می ورزند که سرنگونی بورژوازی بدون انقلاب قهری امکان پذیر نیست، بدین طریق مداوماً بین خود واحزاب ریفرمیستی مرزبندی دقیقی می نمایند و همواره کوشیده و می کوشند که تأثیرات ایدئولوژی بورژوازی احزاب رفرمستی رادرجنیش بین المللی کارگری و دربین توده های کارگران کشورهای مختلف از بین به برند. اما آواکیان و دنباله روانانش تلاش دارند تا با «ساختن جنبش میلیونی» یک «انقلاب واقعی» راه اندازند و از این طریق «یک روش زندگی نوین، و یک سیستم بنیاداً متفاوت» بسازند.

«انقلاب واقعی» که حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) از آن بحث می کند یک انقلاب غیر طبقاتی و سوسیالیزمی که آن ها می خواهند یک سوسیالزم غیر طبقاتی خواهد بود. قبل از مارکس هم این تخیلات وجود داشت. اما با وجود آن که امروز ما از تجارب غنی (تجارب کمون پاریس، انقلاب ۱۹۱۷ اکتبر، انقلاب ۱۹۴۹ در چین و انقلاب فرهنگی چین) بر خوردار هستیم، با آن هم تخیل گرایانی یافت می شوند که جویده های سن سیمون و فوریه را نشخوار می کنند. حزب کمونیست ایران با دنباله روی حزب کمونیست انقلابی آمریکا تلاش می نماید تا مرز میان انقلاب قهری و انقلاب بدون سلاح را از بین ببرد، این مرزها را مغشوش نماید و چیزی را برگزینند که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد. و آن چه که برای بورژوازی غیر قابل قبول - قهر انقلابی - است به دور اندازند.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) در بحثش از «اکنونیسم پوپولیستی» حرف می‌زند، اما جالب این است که این حزب می‌گوید که مبارزات این گروه «کاملاً بر ترور و دهشت واقعی» استوار است. به این بحث شان توجه نمائید:

«یکی دیگر از آن نسخه‌های «اکنونیسم پوپولیستی است» که فکر می‌کند با تمرکز بر نیازهای اقتصادی مردم می‌توان به شکل‌گیری یک «اکثریت ترقیخواه» دست یافت. این انگاره کاملاً بر ترور و دهشت واقعی که جاری است و در نکته اول و دوم خاطر نشان کردیم، چشم می‌بندد. خیر. آنچه هم اکنون نیاز داریم یک تدارک جدی است.»

مبارزات اکنونیستی، هرگز بر اعمال «ترور و دهشت» استوار نبوده، بل که بر جنبه مبارزات اقتصادی تأکید می‌ورزد، اکنونیسم هرگز به مبارزات سیاسی اعتقادی ندارد چه رسد به «ترور و دهشت». هدف حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) از این بحث آنست که انقلاب قهری علیه سیستم منحن و پوسیده را رد نماید. و انقلاب قهری پرولتاریا علیه بورژوازی را «ترور و دهشت واقعی» معرفی نماید و آن را «اکنونیسم پوپولیستی» بخواند. روی بر تافتن از انقلاب قهری و دیکتاتوری پرولتاریا این حزب رابه این نتیجه رسانده که «آنچه هم اکنون نیاز داریم یک تدارک جدی است.» تدارک بدون رهبری پرولتاریا و قهر انقلابی این طبقه علیه سرمایه داری صاف و پوست کنده بورژوازی است.

«واقعیت چهارم: هنگامی که جنبش اقتصادی کارگران شعارهای فراتر از فرمیسم اتخاذ می‌کند، خشم و لعن و حملات انحلال طلبان را بر می‌انگیزد (و از آن بعنوان "دیوانگی"، "باد در هاون کوبیدن" و غیره یاد می‌کنند.) نتیجه چیست؟

انحلال طلبان در حرف فرمیسم را بعنوان یک اصل رد می‌کنند، اما در عمل همواره بدان می‌چسبند. آنان از یکسو به ما اطمینان می‌دهند که اصلاحات از دیدگاه آن‌ها همه چیز و همه هف نیست، اما از سوی دیگر، هر زمان که مارکسیست‌ها از فرمیسم فراتر می‌روند، فرمیست‌ها به آنان حمله ور می‌شوند و یا فریاد نفرت و اعتراض سر می‌دهند. «(دو مقاله از لنین "مارکسیسم و فرمیسم و حزب غیر قانونی و فعالیت‌های قانونی" صفحه 17)

هرگاه جنبش اقتصادی کارگران پا فراتر از فرمیسم نگذارد و شعار سرنگونی قهری بورژوازی و دیکتاتوری طبقاتی خود را مطرح نکند، مورد تأیید حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) قرار می‌گیرد. اما زمانی که «شعارهای فراتر از فرمیسم اتخاذ» کرد، در آن صورت است که صدای فریاد رویز یونیست‌های آواکیانی بلند می‌شود و آن را «ترور و دهشت واقعی» می‌خوانند. این مطلب در این بحث حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) وضاحت بیشتری دارد. «باید همه کسانی را که می‌توان متحد کرد متحد کنیم و یک مقاومت سیاسی توده‌ای و پایدار برانگیزیم و آن را به حدی گسترده کنیم که موجب یک بحران سیاسی شود»

در بحث حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) به خوبی مشاهده می‌کنید که اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی کاملاً مسکوت گذاشته شده است. وقتی که حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) بر «یک مقاومت سیاسی توده‌ای و پایدار برانگیزیم و آن را به حدی گسترده» تأکید می‌ورزد، این موضوع برای بورژوازی پذیرفتنی است. چیزی که مورد پذیرش بورژوازی نیست قهر انقلابی پرولتاریا است که توسط این حزب به فراموشی سپرده شده است. این حزب عمداً از رهبری پرولتاریا و قهری انقلابی پرولتاریا چیزی نمی‌گوید و آن را مسکوت می‌گذارد. به این جهت این حزب «ناگزیر و به حکم وضع عینی خود، اعم از این که دارای هر نوع اعتقاد سوبژکتیف هم باشد، چاکر بورژوازی از آب در می‌آید.»

«کائوتسکی از مارکسیسم آن چیزی را بر می‌گزیند که برای لیبرال‌ها، برای بورژوازی پذیرفتنی است (انتقاد از قرون وسطی، نقش مترقی سرمایه داری بطور اعم و دموکراسی سرمایه داری بطور اخص) ولی آن چه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است (یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی آن) بدور می‌اندازد، مسکوت می‌گذارد و روی آن سایه می‌زند، به این جهت است

که کائوتسکی ناگزیر و به حکم وضع عینی خود، اعم از این که دارای هر نوع اعتقاد سوبژکتیف هم باشد، چاکر بورژوازی از آب در می آید.» (لنین - کلیات در یک جلد - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - صفحه 633 - تاکید از لنین است)

امروز حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لیننیست - مائوئیست) نه تنها که از رهبری پرولتاریا و قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی چیزی نمی گوید و آن را مسکوت می گذارد، بل که بورژوازی انحصاری را در مقابل فاشیسم قرار می دهد. این چیزی است که برای بورژوازی کاملاً پذیرفتنی است. این حزب در حقیقت به بهترین ایدئولوگ بورژوا امپریالیستی بدل گشته است.

هر گاه به جنبش بین المللی کمونیستی نظر افکنیم، در طول تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی خیانت تمام رویزیونیست ها به مارکسیسم - لیننیسم - مائوئیسم و پرولتاریا بطور عمده در مخالفت با انقلاب قهرآمیز و دیکتاتوری پرولتاریا بوده است، اما امروزه به شکل رویزیونیسم پسامارکسیستی - لیننیستی - مائوئیستی بطور عریان توسط حزب کمونیست انقلابی امریکا تحت رهبری آواکیان و دنباله روانانش نمایان گردیده است.

بحث حزب کمونیست ایران (م ل م) ادامه بحث مانیفیت و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا است. در اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا این جمله بر جستگی خاص دارد:

« **To seize power the revolutionary people must meet and defeat the enemy** » (تاکید از من است) ترجمه: « برای کسب قدرت، مردم انقلابی باید بادشمن مواجه شده و شکستش دهند» در این بحث هم قهر انقلابی پرولتاریا به چشم نمی خورد، نه تنها در این بحث، بل که در سرتاسر مانیفیسیت و اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا، قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی و ارتش خلق به فراموشی سپرده شده است. این رویزیونیسم نوحاسته، به جای جنگ، زور و اعمال قهر علیه دشمن سفاک کلمه از **Meet** استفاده می کند. در حالی که مارکسیسم - لیننیسم - مائوئیسم به مامی آموزد که انقلاب قهرآمیز یک قانون عام انقلاب پرولتری است. این قانون جز مهم ترین اصول اساسی مارکسیسم - لیننیسم - مائوئیسم می باشد. خلاف آن عمل کردن خیانت به پرولتاریا است. رویزیونیست ها به مارکسیسم و مارکسیسم - لیننیسمی عاری از جنبه انقلابی آن معتقد بودند و آن ها انقلاب و تصرف قدرت را از طریق زور غیرلازم و غیرضروری می دانند. لنین بکرات اظهار نموده که کائوتسکی در لفظ انقلاب راقبول دارد، اما عملاً بدان پشت کرده و این نحوه برخورد به انقلاب و طبقه کارگر را «خالص ترین و پست ترین اپورتونیزم» نامیده است. حالا آواکیان و دنباله روانانش برای بدست گرفتن قدرت سیاسی طبقه کارگر قهر انقلابی طبقه پرولتاریا را علیه طبقه بورژوازی حذف نموده و بدین طریق تحریف لیبرالی مارکسیستی - لیننیستی - مائوئیستی را ارائه می کنند. چگونه می توان بدون انقلاب قهری، بدون ارتش یک سیستم ظالمانه فاشیستی را سرنگون نمود؟ سوال اساسی این جاست، آیا می توان بدون ارتش و انقلاب قهری از طریق مواجه شدن و یا رو برو شدن با طبقه حاکمه ارتجاعی، نظام ارتجاعی و فاسد را از پایه و اساس تغییر داد؟ جواب کاملاً روشن است که خیر، زیرا «زور همواره قابله جامعه کهن است» بکارگرفتن زور بدون ارتش هم غیرممکن است. مائو تسه دون در اثر "جنگ و مسائل استراتژی" گفته است: «وظیفه اساسی انقلاب و عالی ترین شکل آن در دست گرفتن قدرت دولتی براه های مسلحانه است یعنی حل مسئله بوسیله جنگ. این پرنسیب مارکسیستی - لیننیستی یک اعتبار عمومی دارد. نه فقط در چین بلکه برای سایر کشورها نیز معتبر است» (تاکید از من است) او تاکید می کند که «تجربیات مبارزات طبقاتی در دوران امپریالیسم به مامی آموزد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش فقط به وسیله تفنگ بر بورژوازی و مالکین مسلح پیروزمی شوند. در این مورد مجازیم بگوئیم که تمام جهان رافقط با کمک اسلحه می توان تغییر داد.»

حال رویزیونیست ها می خواهند بدون رهبری پرولتاریا و قهر انقلابی این طبقه و بدن ارتش انقلابی، فقط از طریق «یک مقاومت سیاسی توده ای و پایدار» که «موجب یک بحران سیاسی شود» بورژوازی را سرنگون نمایند و «یک روش زندگی نوین، و یک سیستم بنیاداً متفاوتی» را به وجود آورند!

علامت ضروری و شرط حتمی هر انقلاب برای سرنگونی بورژوازی رهبری پرولتاریا و قهر انقلابی این طبقه است. پرولتاریا فقط با داشتن سه سلاح انقلاب (حزب، ارتش و جبهه متحد ملی) و با کمک اسلحه می‌تواند بورژوازی را سرنگون نمود و «یک سیستم بنیاداً متفاوت» از سیستم بورژوازی را ایجاد نماید و تحت دیکتاتوری پرولتاریا به سمت جامعه بدون طبقه (جامعه کمونیستی) حرکت نماید. آواکیان و دنباله روانش «در مورد همه چیز سخن گفته اند به جز نکته عمده یعنی به جز این نکته که پرولتاریا به بدون درهم شکستن مقاومت بورژوازی، بدون سرکوب قهری مخالفین خود نمی‌تواند پیروز گردد.» (لنین - مجموع مقالات - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - صفحه 638 - تاکیدات از لنین است.) حزب کمونیست ایران (م ل م) این نکته را نفهمیده است.

مادامی که طبقات حاکمه کهنه قدرت دولتی رابکف دارند، هیچ راه دیگری به جز سرنگون کردن قهری ویا بقول مارکس خورد و خمیر کردن دستگاه دولتی کهن و جایگزین نمودن یک قدرت دولتی نوین کاملاً متفاوت وجود ندارد. انجام کاری غیر از این نتایج فاجعه آمیزی به بار خواهد آورد.

مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم بما آموخته است که دولت خود شکلی از قوه قهریه است. قسمت عمده ویا اساسی هر دولت را ارتش وپلیس تشکیل می‌دهد، به همین طریق است که رژیم های ارتجاعی سلطه خویش را بر اعمال قهر و زور حفظ نموده اند. زمانی که پرولتاریا بخواهد قدرت سیاسی را به دست بگیرد و دیکتاتوری خویش را اعمال نماید به سه سلاح نیاز دارد که قسمت اساسی آن را ارتش تشکیل می‌دهد. پرولتاریا بدون ارتش هیچ چیز ندارد. برای درهم شکستن ماشین کهنه دولتی انقلاب قهری اجتناب ناپذیر است. زیرا انقلاب قهرآمیز قابل‌ه ای برای تولید جامعه سوسیالیستی است و یک قانون عمومی انقلاب پرولتری است. لنین بر این اصل که انقلاب قهری یک قانون عمومی پرولتاریا است در مقاله "کسانی که از سقوط کهنه می‌ترسند و کسانی که برای پیدایش نومبارزه می‌کنند" می‌نویسد: «مابین سرمایه داری و سوسیالیزم یک دوره طولانی "درد زایمان" وجود دارد و زور همواره قابل‌ه جامعه کهنه است.» به همین ترتیب درد دولت و انقلاب خاطر نشان ساخته که «دولت بورژوازی نمی‌تواند از طریق "زوال" جای خود را به دولت پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد و این عمل طبق قاعده عمومی فقط از طریق انقلاب قهری می‌تواند انجام پذیرد.» «لزوم تربیت مداوم توده ها بطوری که این تربیت به خصوص با این نظرنسبت به انقلاب قهرآمیز مطابقت داشته باشد شالوده تمام آموزش مارکس وانگلس را تشکیل می‌دهد.»

بحث حزب کمونیست انقلابی امریکا و دنباله روانش ادامه بحث برنشتاین این رویزیونیست کهنه کار است. او هم مدعی بود که مارکسیزم را تکامل داده و «تئوری نوینی» ارائه نموده است! او «تئوری نوین» خود را این گونه ارائه نمود:

«روزی فرا خواهد رسید که طبقه کارگر چنان از نظر تعداد نیرومند خواهد شد و چنان نقشی مهمی در تمام جامعه ایفا خواهد کرد که تصور حکم روایان قادر به مقاومت در برابر فشار آن نبوده و خود به خود متلاشی می‌شود.» (نقل از نه تفسیر، تفسیر هشتم)

هر گاه «تئوری نوین» برنشتاین را با بحث آواکیان و دنباله روانانش مقایسه نمائید، تفاوتی میان این دو بحث به چشم نمی‌خورد. هر قدر که در باره اعمال قهر انقلابی، ارتش خلق و دیکتاتوری پرولتاریا صحبت نمائیم کم گفته ایم. و هر اندازه که «سنتز نوین» آواکیان را با مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم مقایسه نمائید به همان اندازه رویزیونیزم را آشکارتر خواهید دید. ما مبارزه علیه این رویزیونیزم را در ارگان مرکزی حزب به صورت درست ادامه داده ایم و ادامه خواهیم داد. بگذار که حزب کمونیست ایران (م ل م) داد و فریاد راه اندازد که «با یک مقاومت سیاسی توده ای و پایدار» که «موجب یک بحران سیاسی شود» می‌توان بورژوازی را سرنگون نمود و «یک روش زندگی نوین، و یک سیستم بنیاداً متفاوتی» را به وجود آورد!

این استدلال فقط مختص رویزیونیست‌ها و اپوتونیست‌ها است که کوه بینی سرا پای وجودشان را فرا گرفته و در حقیقت امر هر گونه ایمانی را به انقلاب و خلاقیت انقلاب را از دست داده اند، و از انقلاب قهری هراسانند.

فقط ابلهان می‌توانند تصور کنند که پرولتاریا «با یک مقاومت سیاسی پایدار» آن هم بدون رهبری پرولتاریا و بدون ارتش و انقلاب قهری می‌تواند بورژوازی فاشیست را سرنگون نموده و «یک روش نوین، و سیستم بنیاداً متفاوتی» را به وجود آورد.

همین چند روز قبل تظاهرات ده هزار نفری در آلمان علیه جناح راست افراطی صورت گرفت، علاوه بر آن که تغییری در بنیاد سیاسی این رژیم «کاملاً منسوخ و نا مشروع» ایجاد نشد، حتی هیچ اثری روی رژیم آلمان به جا نگذاشت. تا حال هزاران تظاهرات ده‌ها و حتی میلیون نفری علیه این نظام‌های «کاملاً منسوخ و نا مشروع» صورت گرفته اما هیچ‌گونه تغییری در این سیستم‌ها مشاهده نشده است، چرا؟ به علت این که این جنبش‌ها تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگ آن قرار نداشته و پرولتاریا از قوه قهریه برخوردار نبوده است، و این جنبش‌ها تماماً به شکل قانونی و مسالمت‌آمیز سیاسی بوده است. با ید با صراحت گفت که هیچ «مقاومت سیاسی توده‌ای پایدار» و حتی «گسترده» و لو این که «موجب بحران سیاسی» هم گردد، نمی‌تواند از طریق مسالمت‌آمیز طبقه حاکمه را سرنگون نماید. حزب کمونیست انقلابی آمریکا یک حزب کاملاً علنی است و مبارزاتش را به صورت کاملاً علنی و قانونی پیش می‌برد این وضعیت حزب کمونیست انقلابی آمریکا باعث گردیده که قیام سرتاسری در اساسنامه این حزب مشخص نگردد و عبارت مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم از اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا حذف گردد. یا به عبارت شالوده فکری مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم توسط این حزب به دور ریخته شود و خواهان «چار چوبه تئوریک نوین» گردد، و بدین طریق گرایش به اومانیزم غیر طبقاتی پیدا کند. در این بحث حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) اومانیزم غیر طبقاتی را به خوبی می‌توان مشاهده نمود. به این بحث توجه کنید:

«به نام بشریت، تن به آمریکای فاشیست نمی‌دهیم! کل سیستم یوسیده و نامشروع است: ما نیاز به یک روش کاملاً نوین زندگی، یک سیستم اساساً متفاوت داریم و آن را می‌خواهیم! ما کمونیست‌های انقلابی دارای رهبری تعیین‌کننده‌ای هستیم که این جنبش را هدایت می‌کند.»

صحبت حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) رک و صریح اومانیزم غیر طبقاتی است. چرا این صحبت غیر طبقاتی است؟ به علت این که فلسفه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی از لحاظ طبقاتی جانبدار است و صریحاً اعلان می‌نماید که در خدمت پرولتاریا قرار دارد. بناءً در جامعه طبقاتی هیچ فکر و اندیشه‌ای نیست که بر آن مهر طبقاتی نخورده باشد. لذا در جامعه طبقاتی اومانیزم غیر طبقاتی نداریم. ما نمی‌توانیم در جامعه طبقاتی «به‌نام بشریت» بحث خود را آغاز کنیم و یالبه عبارت دیگر از «آزادی بشریت» به طور عام صحبت نمائیم. بحث مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها در جامعه طبقاتی مشخص است. آن‌ها از رهایی بشریت نه بل که از رهایی طبقه تحت ستم صحبت می‌نمایند. در جامعه طبقاتی اومانیزم پرولتاریا طبقاتی است، همانگونه که اومانیزم بورژوازی طبقاتی است. پس در جامعه طبقاتی اومانیزم فرا طبقاتی وجود ندارد. همان گونه که دموکراسی فرا طبقاتی وجود ندارد. در جامعه طبقاتی دموکراسی طبقاتی است. هر زمانی که بافت طبقاتی جامعه از بین رفت و کل جهان به جامعه بی طبقه کمونیستی رسید، دیگر مسایل طبقاتی، امتیازات طبقاتی، استثمار طبقاتی، کینه و نفرت طبقاتی و صفتبندی‌های طبقاتی نمی‌تواند وجود داشته باشد و برین اساس اندیشه‌ها و تفکرات انسان‌ها نیز مهر طبقاتی نخواهند داشت.

همان طوری که فوقاً بیان گردید که مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم، ایدئولوژی علمی پرولتاری است. فلسفه مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم دارای سه جز است که هر سه جز آن از لحاظ طبقاتی جانبدارانه است. در این زمینه هیچ شکی وجود ندارد. حتی تیوری‌های فلسفی جهان شمولش نیز در نهایت از لحاظ طبقاتی جانبدارانه و پرولتاری است. مثلاً بسیار روشن است که ماتریالیسم تاریخی جانبدارانه است. هم چنان ماتریالیسم دیالکتیک بطور عام نیز نمی‌تواند میرا از جانبداری طبقاتی باشد. طبعاً در جامعه بی طبقه کمونیستی اصلاً جانبداری طبقاتی، نه از لحاظ سیاسی، نه از لحاظ اقتصادی و نه هم از لحاظ فلسفی می‌تواند وجود داشته باشد، لذا وجود ایدئولوژی‌های طبقاتی، منجمله م ل م، زاید می‌گردد.

حزب کمونیست ایران با این اومانیزم غیر طبقاتی خود می‌خواهد «بشریت» را تحت «رهبری تعیین کننده» یعنی آواکیان به شکل یک قیام میلیونی و مسالمت آمیز از قید ستم برهاند!

در شرایط کنونی رویزیونیزم دو چهره روشن عمده به خود گرفته است. یکی رویزیونیزم آشکار، که نماینده این رویزیونیزم برنشتاین، کائوتسکی، تروتسکی، خروشچف و تین هسیاهوپیگ می‌باشند. و دیگری رویزیونیزم پنهان، که نماینده این رویزیونیزم آواکیان است. اولی کمتر خطر ناک است، زیرا این رویزیونیزم بی‌پرده با انقلابات قهری، جنبش‌ها و انفجارهای انقلابی آشکار و صریح مخالفت نموده و با بورژوازی و دولت‌های مختلف، از شرکت در کابینه گرفته تا پارلمان و بقیه چوکی‌های دولتی در اتحاد مستقیم قرار دارد. رویزیونیزم پنهان یعنی آواکیان و دنباله‌روان ایرانی و افغانستانی‌اش بس مضرتر و خطرناکترند، زیرا این‌ها دفاع خود را از اتحاد با اولی‌ها در زیر جملات ظاهر فریب و ظاهراً "انقلابی" اما انفعالی پنهان می‌نمایند. نیروهای مائوئیست باید مبارزه علیه این دوشکل رویزیونیزم حکم فرمای کنونی را در کلیه عرصه‌ها به پیش برند. خصوصیت عمده‌ای که این دو شکل رویزیونیزم حکم فرما را متمایز می‌سازد این است که در بحث انقلاب، قهر انقلابی و دیکتاتوری پرولتاریا را مسکوت می‌گذارند و آن را پرده پوشی می‌کنند، یا به عبارت دیگر هر دو شکل رویزیونیزم طرفدار یک نوع انقلاب جدید یعنی انقلاب بدون سلاح اند.

در شرایط کنونی مبارزه طبقاتی انقلابی موتور محرکه تکامل تاریخی جوامع است نه اومانیزم. در بیانیه و اساسنامه "حزب کمونیست انقلابی امریکا" اومانیزم به عنوان یک اصل برتر از مبارزه طبقاتی و کمرنگ ساختن مبارزه طبقاتی مطرح شده است. در حالی که مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها سخت معتقدند که موتور محرکه در جوامع طبقاتی کنونی و حتی در دوره سوسیالیسم پیشبرد قاطع مبارزات طبقاتی است. اومانیزم غلیظ حزب کمونیست انقلابی امریکا سبب گردیده که مبارزه طبقاتی واصل دیکتاتوری پرولتاریا کمرنگ جلوه‌گر شود و جای "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را صرفاً "ادامه انقلاب تحت سوسیالیسم" بگیرد. و به همین ترتیب از استراتژی قیام مسلحانه به مثابه استراتژی تصرف قدرت سیاسی چشم پوشی گردد.

در اعلامیه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) نیز اومانیزم اصل برتر از مبارزه طبقاتی بشمار می‌رود. در این اعلامیه همه چیز وجود دارد به جز از استراتژی قیام مسلحانه، قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در پولینوم چهارم موضع خویش را در قبال "اومانیزم" حزب کمونیست انقلابی امریکا جمع بندی نموده و چنین بیان نمود:

«شکی نیست که هدف غائی کمونیست‌ها [مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها] یعنی جهان کمونیستی فارغ از هرگونه استثمار و ستم و روبنای سیاسی فرهنگی چنین مناسباتی، نجات بشریت بطور کلی را دربردارد، اما تارسیدن به آن دوران غائی، در طول دوره‌های طولانی موجودیت جوامع طبقاتی، به شمول دوره طولانی سوسیالیستی، این مبارزه طبقاتی انقلابی است که موتور محرکه تکامل تاریخی جوامع مختلف و کل جامعه بشری محسوب می‌گردد نه "اومانیزم" و فراتر از آن. مامی‌توانیم هم اکنون نیز از "اومانیزم" کمونیستی صحبت نمائیم و روی آن تکیه نمائیم، اما نه به مثابه اصل برتر از مبارزه طبقاتی و در نتیجه کمرنگ ساختن مبارزه طبقاتی. محرک عمده کنونی مبارزات ما کمونیست‌ها در جوامع طبقاتی کنونی و حتی در دوره سوسیالیسم باید - و حتی - پیشبرد قاطع مبارزات طبقاتی باشد. این خطی است که در "مانیفست حزب کمونیست" یعنی مانیفست تدوین شده توسط مارکس و انگلس مطرح گردیده و ما کمونیست‌ها مکلف هستیم آن را قاطعانه بدست داشته باشیم.»

مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به مامی‌آموزد که حزب سیاسی همانند دولت آلت مبارزه طبقاتی است، حزبیت نقطه متمرکز و نمودار خصوصیت طبقاتی است. حزب پرولتری حزبی است که بر پایه ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و اسلوب انقلابی آن بنا شده باشد. اما حزبی که "اومانیزمش" به مثابه اصل برتر از مبارزه طبقاتی مطرح شود و این "اومانیزم" موتور محرک تکامل تاریخی

جامعه محسوب شود، استراتژی قیام مسلحانه رابه مثابه استراتژی تصرف قدرت سیاسی قبول نداشته باشد، انقلابی نیست. نه تنها انقلابی نیست، بل که یک حزب رویونیستی است.

«طبقه ستم‌کشی که برای آموختن طرز استعمال اسلحه و به دست آوردن آن نکوشد، فقط شایسته آنست که با وی همانند برده رفتار کنند. زیرا اگر ما به منفعلان بورژوا یا اپورتونیست مبدل نشده باشیم نمی‌توانیم این نکته را فراموش نمائیم که در جامعه طبقاتی زندگی می‌کنیم و جز مبارزه طبقاتی راه خروج دیگری از آن وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. در هر جامعه طبقاتی اعم از این که بنایش بر بردگی یا سرواژ باشد و یا، مانند امروز بر کار مزدوری، در هر حال طبقه ستمگر مسلح است. نه تنها ارتش دائمی فعلی بلکه میلیس فعلی نیز - حتی در دموکراسی‌ترین جمهوری‌های بورژوازی مثل سوئیس - تسلیح بورژوازی بر ضد پرولتاریا است. این حقیقت آن قدر ساده و روشن است که تصور نمی‌رود به مکتب در روی آن نیازی باشد. همین قدر کافی است یاد آور شویم که چگونه در کشورهای سرمایه داری از ارتش بر ضد اعتصاب‌کنندگان استفاده می‌شود.

تسلیح بورژوازی بر ضد پرولتاریا یکی از بزرگ‌ترین، اساسی‌ترین و مهم‌ترین واقعیات جامعه معاصر سرمایه داری است. آن وقت در مقابل یک چنین واقعیتی به سوسیال دموکرات‌های انقلابی پیش‌نهاد می‌شود «خواست» «خلع سلاح» را مطرح نمایند! این کاملاً برابر است با عدول کامل از نقطه نظر مبارزه طبقاتی و دست کشیدن از هر اندیشه انقلابی. شعار ما باید: تسلیح پرولتاریا برای پیروزی بر بورژوازی، سلب مالکیت از آن و خلع سلاح آن باشد. این یگانه تاکتیک ممکن طبقه انقلابیون، تاکتیکی است که از تکامل عینی نظامی‌گرایی سرمایه داری ناشی شده و معلول این تکامل است. پرولتاریا فقط پس از آن که بورژوازی را خلع سلاح نمود، می‌تواند بدون خیانت به وظیفه تاریخی - جهانی خود، اصولاً هر نوع سلاحی را دور اندازد و شکی نیست که پرولتاریا همین کار را هم خواهد کرد ولی فقط آن وقت و به هیچ وجه نه زودتر از آن.» (مجموعه آثار لنین - جلد دوم - امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری - صفحات 1231 و 1232 - ترجمه: محمد پور هرمان - تأکیدات از من است)

وقتی به اسناد حزب کمونیست انقلابی آمریکا و دنباله روانان ایرانی‌اش مراجعه نمائید به خوبی خط رویونیستی پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی آن هویداست.

همین وضعیت رویونیستی این احزاب باعث گردیده که فاشیسم را جدا از سرمایه داری انحصاری بررسی کنند، و برای "مبارزه علیه فاشیسم" در کنار "حزب دموکرات آمریکا" قرار گیرند. و انقلاب قهری پرولتاریا علیه بورژوازی را مسکوت گذارند. همان طوری که در بالا متذکر گردیدیم که این طراحان نظامی - سیاسی، بورژوازی آمریکا است که سیاست امپریالیستی آمریکا را طراحی می‌کنند، نه این فرد و آن فرد.

همان طوری که در فوق بیان گردید که حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) فاشیسم را در مقابل سرمایه داری انحصاری آمریکا قرار می‌دهد. و علناً در صف نمایندگان بورژوازی انحصاری (حزب جمهوری خواه) قرار می‌گیرد، این موضوع را می‌توان دقیقاً در این بحث حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) دید. این حزب در ادامه بحث خود از قول آواکیان چنین می‌نویسد:

«باب آواکیان در روز پس از پیروزی ترامپ در انتخابات بیان کرد: «این انتخابات هرچه تیزتر نشان داد که در این کشور در واقع "دو کشور" داریم. این "دو کشور" در یک کشور، به معنای واقعی، ادامه شکاف بنیادینی است که از ابتدای تاسیس "ایالات متحده آمریکا" بر اساس برده داری و نسل‌کشی، وجود داشته است. در طول تاریخ این کشور، این شکاف نه از طریق جنگ داخلی در دهه ۱۸۶۰ و نه از تغییرات دهه ۱۹۶۰ و پس از آن، هرگز به طور واقعی التیام نیافت. همانطور که قبلاً گفته‌ام، یک خط مستقیم، کنفدراسیون برده‌داری در زمان جنگ داخلی را به فاشیسم امروز متصل می‌کند. این فاشیسم، عزم راسخ دارد که به طور علنی و تهاجمی، یک بار دیگر، برتری طلبی سفید، برتری طلبی مردانه و ضدیت با مردم ال.ج.بی.تی را در آمریکا حاکم کند.» (باب آواکیان در ادامه می‌گوید: «یکی از این دو "کشور"، یعنی آنها که از فاشیسم حمایت می‌کنند، خواهان این ستم و جنون هستند و آن را تحسین میکنند. "کشور" دیگر، خواهان پایان دادن به این ستم و جنون است. اما، تحت این ستم هیچ پایانی بر آن نمی‌توان تصور کرد. تا زمانی که امور بر حسب این سیستم و در حصارهای آن باقی بماند، این فاشیسم‌ها هستند که می‌توانند ابتکار عمل داشته باشند و آدم‌های با شرف نمی‌توانند هیچ ابتکار عملی داشته باشند.»

در این هیچ شکی وجود ندارد « که از ابتدای تاسیس "ایالات متحده آمریکا" بر اساس برده داری و نسل کشی، وجود داشته است» این نسل کشی را امروز توسط امپریالیسم در سطح جهان و به خصوص فلسطین، لبنان، سوریه، عراق و افغانستان به خوبی می توان مشاهده نمود. اما در مورد «دو کشو» باید گفت که هدف آواکیان از «دو کشور در داخل آمریکا» چیزی نیست جز «دولت فاشیستی ترامپ» و «دولت سرمایه داری حزب دموکرات» و قرار دادن این دو در مقابل یکدیگر. آواکیان از بیان این مطلب می خواهد که «دولت میلیادرها» را مترقی تر از دولت «فاشیستی ترامپ» معرفی نماید. هر گاه بخواهیم این مطلب را به زبان ساده تر بیان کنیم، این نتیجه بدست می آید که «دولت میلیادرها» بر "دموکراسی" استوار است و دولت فاشیستی ترامپ " بر زور و ترور! آواکیان به خوبی این را می داند که سرمایه داری انحصاری نفی هر نوع دموکراسی است. این سرمایه داری اصلاً به دموکراسی علاقه ای ندارد بل که سیاستش با ارتجاع سیاسی مطابقت دارد. ناگزیریم که یک بار دیگر نقل و قول لنین را نیز تذکر دهیم.

«روساخت سیاسی ای که این اقتصاد جدید سرمایه داری انحصاری را در بر می گیرد، عبارتست از چرخش از دموکراسی به ارتجاع سیاسی، دموکراسی با رقابت آزاد مطابقت دارد. ارتجاع سیاسی با انحصار منطبق است. رهیلفردینگ در کتاب سرمایه مالی می گوید «سرمایه مالی به هژمونی گرایش دارد، نه به آزادی.» این کاملاً درست است.

جدا کردن "سیاست خارجی" از سیاست به طور کلی و یا از آن مهمتر، مخالف دانستن سیاست خارجی با سیاست داخلی، اندیشه از اساس غلط، غیر مارکسیستی و ضد علمی است، امپریالیسم در سیاست خارجی، هم چنان که در سیاست داخلی، گرایش به سلب آزادی و استقرار ارتجاع دارد، در این معنا مسلم است که امپریالیسم "نفی" به طور کلی نفی هر گونه دموکراسی است، و نه به هیچ وجه نفی یکی از خواسته های دموکراتیک، یعنی سلب آزادانه سر نوشت ملل.

بنابر این امپریالیسم که "نفی" دموکراسی است، نفی دموکراسی در مسأله ملی (یعنی تا آن جا که به تعیین آزادانه سر نوشت مربوط می شود) نیز می باشد: "نیز" یعنی این که امپریالیسم می کوشد دموکراسی را سلب کند.» (لنین — کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره اکونومیسم اقتصادی — صفحه 28 — تاکید از لنین است)

وقتی آواکیان می گوید که «در طول تاریخ این کشور، این شکاف نه از طریق جنگ داخلی در دهه ۱۸۶۰ و نه از تغییرات دهه ۱۹۶۰ و پس از آن، هرگز به طور واقعی التیام نیافت. همانطور که قبلاً گفته ام، یک خط مستقیم، کنفدراسیون برده داری در زمان جنگ داخلی را به فاشیسم امروز متصل می کند. این فاشیسم، عزم راسخ دارد که به طور علنی و تهاجمی، یک بار دیگر، برتری طلبی سفید، برتری طلبی مردانه و ضدیت با مردم ال.ج.بی.تی را در آمریکا حاکم کند.» به این معنا است که آواکیان خواهان هیچ نوع جنگی در داخل آمریکا نیست. زیرا به نظر او جنگ داخلی به فاشیسم منتهی می گردد. در حالی که آواکیان به خوبی می داند که «جنگ داخلی آمریکا در دهه 1860» بساط برده داری را از آمریکا چید. این بحث آواکیان نتیجه گیری از اساسنامه این حزب است. در اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا به صورت عموم با جنگ مخالفت نشان داده شده است. این حزب در اساسنامه خود با هر نوع جنگی مخالفت ورزیده است. در حالی که مارکسیست — لنینیست — مائوئیست ها طرف دار جنگ انقلابی اند و با جنگ های ارتجاعی و امپریالیستی مخالفت می ورزند. بدون جنگ داخلی پرولتاریا هرگز نمی تواند انقلاب را به پیروزی رساند. مخالفت با هر گونه جنگ ذاتاً رویونیستی است. «بدون جنگ داخلی هیچ انقلاب بزرگی در تاریخ صورت نگرفته است و بدون آن هیچ مارکسیست واقعی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را نمی تواند تصور نماید". (لنین — به نقل از نه تفسیر)

«مابین سرمایه داری و سوسیالیسم یک دوره طولانی "درد زایمان" وجود دارد و زور همواره قابله جامعه کهن است» به همین ترتیب لنین در دولت و انقلاب خاطر نشان ساخته که «دولت بورژوازی نمی تواند از طریق "زوال" جای خود را به دولت پرولتاری (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد و این عمل طبق قاعده عمومی فقط از طریق انقلاب قهری می تواند انجام پذیرد.»

«لزوم تربیت مداوم توده ها به طوری که این تربیت به خصوص با این نظر نسبت به انقلاب قهرآمیز مطابقت داشته باشد شالوده تمام

«خانه جنگی انسان‌های بی طرف رانمی شناسد. کسی که از جنگ داخلی کناره جوئی می کند توسط موقف پاسیف خود سیاهکاران را خوشحال می کند.» (جلد 12 - صفحه 49 - تأکید از من است)

در حقیقت صحبت آواکیان در مورد جنگ یک تقلب بیش از پیش ماهرانه در مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم، و تحریف بیش از پیش ظریفی است که بوسیله آئین ضد ماتریالیسم دیالکتیک توسط "سنتز نوین" صورت گرفته است. تحریف در شالوده‌آسی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم خصایل رویز یونیزم کنونی، هم در اقتصاد، هم در موارد قهر انقلابی - برخورد با ارتش و جنگ‌های انقلابی و هم در مسائل تاکتیک و بطور کل در فلسفه، می‌باشد.

مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها به شرطی که مرتد نشده باشد خلاف هر نوع جنگی نیستند. آن‌ها وقتی روی جنگ صحبت می‌نمایند، دقیقاً که میان جنگ‌های عادلانه و غیر عادلانه خط و مرز می‌کشند و از جنگ‌های عادلانه به دفاع بر می‌خیزند.

«سوسیالیست‌ها به شرطی که سوسیالیست بمانند خلاف هر نوع جنگی نمی‌باشند.

اولاً سوسیالیست‌ها هیچ‌گاه مخالف جنگ‌های انقلابی نبوده و هرگز نمی‌توانند باشند... ثانیاً خانه جنگی نیز جنگ محسوب می‌شود. کسی که مبارزه طبقاتی را قبول دارد نمی‌تواند جنگ‌های داخلی را قبول نکند که در هر جامعه طبقاتی ادامه طبیعی و در صورت عوامل معین ادامه ناگزیر، تکامل و تشدید مبارزه طبقاتی می‌باشد. نفی جنگ‌های داخلی یا فراموشی آن دارای معنی اپورتونیزم نهائی و انکار از انقلاب سوسیالیستی می‌باشد... فراموش کردن آن که جنگ ادامه سیاست است با وسایل دیگر از لحاظ تئوریک کاملاً اشتباه است. شعار ما چنین باید باشد: پرولتاریا برای آن که پیروز شود و بورژوازی را ضابط و خلع سلاح نماید باید مسلح گردد. این یگانه تاکتیک ممکنه طبقه انقلابی است که ناشی از تمام رشد عینی میلتراریزم کاپیتالیستی بوده و ذریعه این رشد دیکته می‌گردد. صرف پس از آن که پرولتاریا بورژوازی را خلع سلاح نماید خواهد توانست بدون خیانت به وظیفه جهانی و تاریخی خود هر نوع اسلحه را دور بیاندازد و مسلماً پرولتاریا این کار را خواهد کرد ولی فقط آن زمان و به هیچ وجه پیش از آن زمان آن را انجام نخواهد داد.» (جلد 30 - صفحه 131 - 143 - تأکیدات از من است)

کسی که مبارزه طبقاتی را قبول نداشته باشد انقلابی نیست. اما کسی که مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد ضرورتاً جنگ داخلی را نیز می‌پذیرد، زیرا نیروهای انقلابی به خوبی درک می‌کنند که مبارزه طبقاتی موتور محرکه انقلاب بوده و جنگ داخلی «ناگزیر، تکامل و تشدید مبارزه طبقاتی» در درون جوامع است. قبول نداشتن جنگ داخلی به معنای عدم قبول مبارزه طبقاتی است. هر مائوئیست این را به خوبی درک می‌کند که جنگ از طرف طبقه حاکمه بر ملت‌های ستم و توده‌های ستمدیده اجباراً تحمیل می‌گردد. زمانی که صحبت از جنگ می‌نمائیم، باید که دو مطلب را در نظر بگیریم»

1 - باید این مطلب را درک نمود که جنگ عبارت از جبر بر ملیت‌ها است. این جنگ از طرف طبقه ستمگر بر طبقه تحت ستم تحمیل می‌گردد. برای رهایی طبقه تحت ستم فقط یک راه وجود دارد، و آن عبارت است از: با جنگ انقلابی علیه جنگ‌های ارتجاعی مبارزه نمودن. یا به عبارت دیگر جنگ را فقط با جنگ می‌توان از بین برد. نیروهای انقلابی مائوئیست در هر جنگ، روی جنبه طبقاتی جنگ تمرکز می‌نمایند. اگر یک جنگ، از طرف طبقه ستمگر راه افتاده باشد و به خواهد خلقی را زیر ستم قرار دهد، با آن به مخالفت بر می‌خیزند، و اگر جنگ برای رهایی ملیت تحت ستم باشد از آن دفاع می‌نمایند.

«هر جنگ عبارت از جبر بر ملیت‌ها است ولی چنین وضع برای سوسیالیست‌ها ممانعت نمی‌کند که طرفدار جنگ انقلابی باشند، مسئله

عمده ای که در مقابل سوسیالیست (اگر مرد نیست) قرار دارد عبارت است از جنبه طبقاتی جنگ. « (لنین - جلد 37 صفحه 298)

2 - باید این نکته را پذیرفت که جنگ ادامه سیاست است. در این زمینه وظیفه نیروهای انقلابی است، زمانی که به بحث جنگ می پردازد، اول باید این موضوع را کاوش نماید که کدام سیاست منجر به جنگ گردیده است. آیا سیاستی که توسط این جنگ اعمال می گردد برای رهایی و آزادی ملت تحت ستم است یا خیر؟ بر مبنای این تجزیه و تحلیل نیروهای انقلابی موضع خود را در قبال جنگ تعیین می کنند. بر مبنای همین تجزیه و تحلیل علمی است که نیروهای مائوئیست از جنگ های انقلابی به دفاع بر می خیزند و علیه جنگ های ارتجاعی، غارتگرانه و امپریالیستی موضع خصم مانه می گیرند.

« جنگ ادامه سیاست است، باید قبل از جنگ سیاست را مورد بررسی قرار داد سیاستی را که به جنگ منجر می شود و یا شده است اگر سیاست امپریالیستی بوده یعنی اگر مستعمرات و کشورهای خارجی را در بر می گیرد و تحت ستم قرار می داده جنگی که از آن ناشی می شود نیز جنگ امپریالیستی اما اگر سیاستی برای آزادی ملت بوده یعنی جنبش توده ای علیه ستم ملی به پیش می رود جنگ از آن ناشی می شود جنگ آزادیبخش ملی است .

شخص عامی نمی فهمد که " جنگ ادامه سیاست است " از اینرو وی قناعت می کند به این که بگوید " دشمن به من حمله کرده " و " دشمن کشور مرا اشغال کرده " بی آنکه از خود بپرسد جنگ به چه منظور انجام می شود کدام طبقات برای رسیدن به کدام هدف سیاسی آن را انجام می دهند ... برای شخص عامی مهم اینست که لشکر ها به کجا رسیده اند فعلاً برد باکیست. اما برای مارکسیست ها مهم اینست که بدانند جنگ فعلی که در جریان آن گاهی این و گاهی آن ارتش می تواند برنده باشد به چه منظوری به پیش برده می شود. « (لنین - کاریکاتوری از مارکسیزم و درباره اکونومیزم امپریالیستی صفحه 12 - 13)

این انحراف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی بر حزب کمونیست انقلابی امریکا و شخص آواکیان از زمانی به وجود آمد که این حزب و آواکیان حالت قانونی به خود گرفتند. تا زمانی که آواکیان حالت غیر قانونی داشت موضع خودش و حزب کمونیست انقلابی امریکا کاملاً درست و اصولی بود، اما از زمان بر هم خوردن این وضعیت و حالت قانونی به خود گرفتن انحرافات بر حزب پدید آمد و تا آنجا پیش رفت که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم از اسناد حزب حذف گردید و حتی شالوده آن انکار گردید و رویونیزم آشکارا خود را به نمایش گذاشت. همین وضعیت اسفبار رویونیستی است که باب آواکیان این گونه اراجیفی را سر هم بندی می کند:

« باب آواکیان در ادامه می گوید: «یکی از این دو "کشور"، یعنی آنها که از فاشیسم حمایت می کنند، خواهان این ستم و جنون هستند و آن را تحسین میکنند. "کشور" دیگر، خواهان پایان دادن به این ستم و جنون است. اما، تحت این ستم هیچ پایانی بر آن نمی توان تصور کرد. تا زمانی که امور بر حسب این سیستم و در حصارهای آن باقی بماند، این فاشیست ها هستند که می توانند ابتکار عمل داشته باشند و آدم های با شرف نمی توانند هیچ ابتکار عملی داشته باشند.»

هدف آواکیان از «آنهايي که از فاشیزم حمایت می کنند» دار و دسته ای ترامپ است که «خواهان این ستم و جنون هستند»، یعنی ستم « برتری طلبی سفید، برتری طلبی مردانه و ضدیت با مردم ال.ج.بی.تی را در آمریکا حاکم کند.» و «کشور دیگر که خواهان پایان دادن به این ستم و جنون هستند» دولت بایدن و دار و دسته میلیادر ها است.

آواکیان و دارسته اش این را به خوبی درک می کنند که در جامعه طبقاتی بیش از دو ایدئولوژی وجود ندارد (ایدئولوژی سوسیالیستی و ایدئولوژی بورژوازی). نمی توان در جامعه طبقاتی، ایدئولوژی فراطبقاتی و یا ایدئولوژی غیر از این دو ایدئولوژی را انتخاب نمود. اگر شخصی به خواهد و یا تلاش نماید که بین ایدئولوژی سوسیالیستی و ایدئولوژی بورژوازی حد وسط انتخاب نماید، در حقیقت ایدئولوژی بورژوایی را تقویت می نماید. هیچ کس جرئت انکار این را ندارد که هر شخصی که در رأس دولت امریکا قرار گیرد، نماینده فاشیزم و میلیادرهاست. هیچ کس جرئت انکار نخواهد داشت که هر کسی که در رأس دولت امریکا قرار گیرد «برتری طلبی سفید، برتری طلبی

مردانه و ضدیت با مردم ال. ج. بی. تی را در امریکا حاکم» می‌کند و «خواهان این ستم و جنون» است. درد سر این جا است که حزب کمونیست انقلابی امریکا تحت رهبری آواکیان با آنکه این موضوع را دقیقاً درک می‌کند، اما با سفسطه گویی می‌خواهد این حقیقت را انکار نماید. سوال این است که این سر درگمی از کجا ناشی می‌شود؟

این سر درگمی از آن جا ناشی می‌شود که حزب کمونیست انقلابی امریکا تحت رهبری آواکیان، مبارزت غیر قانونی خود را به مبارزات قانونی تطبیق داد. یا به عبارت دیگر مبارزاتش را بر مبنای کاملاً علنی، قانونی و مسالمت آمیز استوار ساخت و مبارزات غیر قانونی را کنار گذاشت. از آن زمان به بعد این حزب در مسیر غلطی افتاد و تلاش نمود تا حقیقت را کتمان نماید، و با کتمان حقیقت خواست بنا به قول لنین روی دو صندلی بنشینند.

فرض بنیادی ای که بطور تلویحی در همه اسناد رسمی حزب کمونیست انقلابی امریکا و دنباله روانان ایرانی و افغانستانی شان خود را نشان می‌دهد، اینست که به علت «فعالیت های قانونی» حزب کمونیست انقلابی امریکا که مهمترین، پایدارترین و اصلی ترین فعالیت این حزب بشمار می‌رود، به دنباله روی از تز سیاست بورژوازی لیبرال افتاده اند.

حزب کمونیست انقلابی امریکا که یک مشی اصلاح طلبانه را در پیش گرفته، اما جرئت ندارد که آشکارا این موضوع را مطرح نماید، و در کابینه بورژوازی داخل شود. اما با جملات و نطق های حاکی از همکاری طبقاتی دنیای بورژوازی را فریفته ساخته است. هر گاه کسانی که عمداً چشمان خود را فرو نبندند نمی‌تواند نبیند که "سنتز نوین" آواکیان در فورم سوسیالیزم شکل جدیدی از اپورتونیزم است.

همین وضعیت رویزیونیستی این احزاب باعث گردیده که فاشیزم را جدا از سرمایه داری انحصاری بررسی کنند، و برای "مبارزه علیه فاشیزم" در کنار "حزب دموکرات امریکا" قرار گیرند. یکی را بنام کشور فاشیستی که «برتری طلبی سفید، برتری طلبی مردانه و ضدیت با مردم ال. ج. بی. تی را در امریکا حاکم» می‌کند، و «کشور» دیگر، خواهان پایان دادن به این ستم و جنون است. «، بخواند. همان طوری که در بالا متذکر گردیدم که این طراحان نظامی - سیاسی، بورژوازی امریکا است که سیاست امپریالیستی امریکا را طراحی می‌کنند، نه این فرد و آن فرد. هر «دو کشور» سر و ته یک کرباس اند و هیچ فرقی از هم ندارند.

امروز در امریکای "متمدن" حق سقط جنین از زنان سلب گردیده حتی چهره حقیقی زنان مسخ گردیده است. امروز فحاشی یک در آمد پر سود برای سرمایه داران بزرگ است. آن‌ها نام این فحاشی را صنعت سکس گذاشته اند. در مورد سلب «حقوق بشر و حقوق زنان» می‌توان نظری به غزه، لبنان و افغانستان انداخت، و عملکرد و جنایات این فاشیزم را در این کشورها به خوبی مشاهده نمود. سیستم نظام امپریالیستی یک سیستم کاملاً منحط و از تبهکارترین عناصر تشکیل گردیده است. این سیستم منحوس همه روزه به فکر تبهکار سازی دستگاه اداری خود است. میشل شوسو دوفسکی تحت عنوان «تبهکار سازی، دستگاه دولتی امریکا» چنین می‌نویسد:

«در دولت ریگن، رئیس جمهور پیشین، کار گزاران بلند مرتبه در وزارت خارجه از در آمد تجارت غیر قانونی مواد مخدر استفاده کرده بودند تا هزینه مالی جنگ افزارهای چریک‌های کوترای نیکاراگوئه را تامین کنند. در تغییر ناخوشایند، همان کار گزاران وزارت خارجه که در رسوایی "کونترایت" در گیر بودند اکنون در کابینه شخصی بوش دارای سمت‌های مهم اند.

همین "کار گزاران کونترایت" در برنامه ریزی هر روزه "جنگ علیه تروریسم" صاحب اختیار اند. ریچارد آرمیتاژ با آلیورنورث همکاری نزدیک داشت و در رسوایی قاچاق اسلحه کونترا در گیر بود.

بوش از مشکوک ترین بخش گروه جمهوری خواه سال 1980 اشخاصی را که در ماجرای ایران - کونترا دست داشتند انتخاب کرده است. اولین گزینش او از این دست ریچارد آرمیتاژ، در سمت معاون وزیر خارجه، در ماه مارس با رأی نسبی در سنا پذیرفته شد. «(جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 20 - ترجمه جمشید نوایی)

– «بوش گزینش آرمیتاژ را با گزینش الیوت آبرامز، دستیار وزیر خارجه ریگن در سمت مدیر ارشد شورای امنیت ملی در امور دموکراسی و حقوق بشر و عملیات بین المللی پی گرفت. تأیید این سمت در سنا ضروری نبود. آبرامز به دو فقره جرم دروغگوئی به کنگره در جریان دادرسی‌ها کونتراکت اعتراف کرد و بعداً مورد عفو جورج اچ. دبلیو بوش قرار گرفت.

ریچارد آرمیتاژ هم یکی از معماران اصلی پشت پرده حمایت پنهان امریکا از مجاهدین افغان و "پایگاه اسلام مبارز" چه در دوره جنگ افغان – شوروی و چه پس از آن بود. این طرح که هزینه اش را تجارت مواد مخدر طلائی تامین می‌کرد اساساً تغییری نکرده است (ر. ک. به فصل 2) و کماکان جز مکمل سیاست خارجی امریکا است. به علاوه بنا بر مدارک فراوان، تجارت چند میلیارد دلاری مواد مخدر منبع غیر قانونی عمده تامین بودجه مصرفی سیاست. (میشل شوسودوفسکی – جنگ و جهانی سازی – واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر – صفحه 21 – ترجمه جمشید نوایی)

این تبهکاران تا همین اکنون در رأس دولت امریکا قرار دارند. تمامی تبهکاران توسط این سیستم منحوس مورد حمایت قرار دارند. بایدن در آخرین روزهای قدرتش در گام نخست فزندنش را که دوسیه کیفری داشت مورد عفو قرار داد. «پسر بایدن در ژوئن 2024 به دلیل ارائه اطلاعات نادرست در فرم های فدرال و حمل غیر قانونی سلاح گرم در حالی که به مواد مخدر معتاد بود مجرم شناخته شد.» (EURONEWS PARSI) و به تعقیب آن پنج عضو فامیلش که دارای دوسیه‌های کیفری بودند مورد عفو قرار داد. به همین ترتیب شخص ترامپ دارای چار پرونده کیفری است، با آن هم سرمایه انحصاری تصمیم گرفت که از پرونده هایش چشم پوشی نموده و رهبری او را به مدت چار سال دیگر در رأس اداری دولتی به پذیرد. ترامپ نیز افراد مشکوک و تبه کاری را در کابینه خود در نظر گرفت. از آن جمله می‌توان از پیت هگست سرباز کهنه کار که در افغانستان، عراق و گوانتانامو ایفای وظیفه نموده و جنایات بی شماری را در این کشورها مرتکب گردیده و در بدل این جنایات «در عراق او مدال ستاره برنزی، نشان پیاده نظام رزمی و مدال تقدیر ارتش را دریافت کرد.» (ایران انترنشنل 12/21/24 2:38 PM) و دارای پرونده کیفری در دادگاه امریکا است به حیث وزیر دفاع امریکا نام برد.

هگست از جمله کسانی است که از جنایت کاران ارتش امریکا در عراق و افغانستان مرتباً حمایت به عمل آورده است. «در نتیجه تلاش‌های هگست، ترامپ یک کماندوی پشین ارتش امریکا را که قرار بود به اتهام کشتن یک افغان مظنون به بمب گذاری محاکمه شود، عفو نمود.

پس از آن یک نیروی دیگر ارتش امریکاکه به جرم صدور دستور تیر اندازی به سه افغان و کشتن دونفر از آن‌ها محکوم شده بود، مورد عفو قرار داد.» (ایران انترنشنل 12/21/24, 2:38 PM)

به همین ترتیب ترامپ در روز اول کاری خود تمامی کسانی که در روز 6 جنوری باعث هرج و مرج و سرقت اموال سنا گردیده بودند مورد عفو قرار دارد.

انتخاب یک نفر جنایت کار مانند هگست تنها مربوط ترامپ نیست، بلکه در این زمینه نقش اساسی را برای این که چه کسی در کابینه مفید است یا خیر، سنای امریکا بازی می‌کند. کسانی که درسناي امریکا راه یافته اند در حقیقت نماینده بورژوازی انحصاری امریکا است. هگست و بسیاری از کاندیدای پیش نهادی ترامپ از سنای امریکا رأی اعتماد گرفته اند.

واقعیت‌ها و حقایق مسلم نشان می‌دهند که بورژوازی امپریالیستی امریکا، یک بورژوازی فاشیست است که به خاطر تامین منافع خود بر عقب مانده ترین و زوال یابنده ترین، ارتجاعی ترین و جنایت کارترین نیروها متکی است. افغانستان، عراق و سوریه به خوبی بیانگر این حقایق است. گرچه ترامپ در اولین روز کاری خود با امضای یک فرمان تمام کمک‌های امریکا به افغانستان را به مدت نود(90) روز قطع نمود. در این فرمان یاد آوری شده که دیده شود که کمک های امریکا به افغانستان چقدر مؤثر بوده و آیا مطابق پالیسی امریکا بوده است یا خیر! اما این به هیچ وجه واقعیت ندارد، زیرا تمام کمک های که در ظرف بیش از سه سال به امارت اسلامی افغانستان صورت گرفته طبق پالیسی سرمایه داری انحصاری امریکا است. سیگار مقدار کمک به افغانستان را در ظرف سه

سال 21/6 ميليار دالر اعلان نمود، اما ايلان ماسك پرده را دريد و گفت كه پول كمكي كه به افغانستان ارسال گرديده مبلغ 48 ميليار دلار مي باشد.

لهيب

1403/11/20 خورشیدی

2025/2/8 ميلادی